



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶)﴾

علت تاریخی نبودن نزول قرآن کریم

سوره مبارکه «دخان» مانند سایر «حوامیم» هفت گانه^۱ درباره معارف و اصول دین است که از «انزال» کتاب شروع کرده و قصص برخی از انبیا را هم ذکر می کند. معمولاً «انزال» کتاب را به یک امر تاریخی تبدیل کردند که چه وقت نازل شده است؟ بحث زمان نزول که بحث تاریخی است، حق است؛ اما مسئله نزول قرآن را یک امر تاریخی دانستن روا نیست، چون اگر نزول به معنای انداختن باشد، آن طوری که باران را انداخت، یک امر تاریخی است که مثلاً می گوییم در فلان زمان باران آمد؛ اما اگر نزول به معنای آویختن باشد چه اینکه هست، این امر دائمی است و یک امر تاریخی نیست، این یک مطلب.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم» نام گروهی سوره های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می شوند. این سوره ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته اند.

مطلب دیگر اینکه اگر در بعضی از نقل‌ها آمده است که آن طرف بالای جبل متین قرآن به دست خدای سبحان است: «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَ الطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^۱، معنای آن این نیست که طرف دیگر به دست خدا نیست؛ یعنی آن طرفش در دسترس شما نیست! نفی آن، ناظر به این است که شما به آن طرف دسترسی ندارید، نه اینکه این طرف در دست خدا نیست؛ لذا اگر فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۲ یا فرمود: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳، پس «كُلُّ شَيْءٍ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» است، این دو طایفه از آیات چون مثبتین هستند، هیچ‌کدام مُخَصَّص یا مُقَيَّد دیگری نیست. پس آنکه فرمود: «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى»؛ یعنی شما به آن طرف دسترسی ندارید، نه این طرفی که در دست شماست خدا هم به آن دسترسی ندارد، بلکه هر دو طرف تحت احاطه خداست، چون او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾^۴ است و مُلکِ عَالَم به یدِ اوست: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ و ملکوت «كُلِّ شَيْءٍ» هم به «یدِ» اوست، چون ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، این‌طور نیست که قرآن را به دست ما داده و در قیامت از ما حساب بخواهد؛ نه تنها قرآن، فیوضات دیگر هم همین‌طور است! آنچه هم در دست ما هست، در حقیقت در دست بی‌دستی خدای سبحان هم هست که اگر خواست همان‌جا می‌گیرد، چون ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ کلّ نظام را بیان می‌کند، چه اینکه ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ کلّ حقیقت را بیان می‌کند. پس کلّ حقیقت «بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» است و اگر یک وقت اراده او تعلق گرفته که قدرتی را از کسی سلب بکند، همان‌جا سلب می‌کند. پس نزول قرآن یک امر تاریخی که به تاریخ پیوسته باشد نیست.

۱. غرر الاخبار، ص ۶۲.

۲. سوره ملک، آیه ۱.

۳. سوره یس، آیه ۸۳.

۴. سوره نساء، آیه ۱۲۶؛ سوره فصلت، آیه ۵۴.

مطلب دیگر این است که چون قرآن و عترت یک حقیقت هستند، منتها در دو لباس، هیچ‌کدام از یکدیگر جدا نمی‌شوند، نه عترت را بدون قرآن را می‌شود شناخت و نه قرآن را بدون عترت می‌شود شناخت.

مطلب بعدی آن است که برای فهم قرآن **آلّا و لابدّ** باید به عترت مراجعه کرد؛ وقتی به عترت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم اینها راهنمایی می‌کنند که چگونه قرآن را تفسیر کنیم! فرمود به نام قرآن و به نام ذات اقدس الهی کسی نمی‌تواند آیه یا سوره‌ای نازل کند؛ ولی به نام ما روایات را جعل می‌کنند.

سیر و مراحل فهم دین از طریق کتاب و سنت

شما اگر خواستید اصول کلی دین خود را، فروع دین خود را، اخلاق خود را که از کتاب و سنت باید بگیرید، نظم طبیعی آن چنین است؛ اول مراجعه کنید به قرآن، چون به نام خدا چیزی را جعل نمی‌کنند، این «حَقُّ لَا رَيْبَ فِيهِ» است، این را که میزان و ترازو است خوب بفهمید؛ یعنی اول تا آخر قرآن را خوب بفهمید، در مرحله دوم عام و خاص آن را مشخص کنید، مطلق و مقید آن را مشخص کنید، ناسخ و منسوخ آن را مشخص کنید، قرینه و ذی‌القرینه را مشخص کنید، عصاره قرآن مشخص می‌شود که قرآن چه چیزی را می‌خواهد بگوید؛ اما این را بنویسید، حق عمل کردن ندارید و این حجت نیست! سخن «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۱ بَيْنَ الْعَمَى است، این شده ترازو، این را فقط بنویسید! وقتی ترازو شد، به روایات ما مراجعه کنید؛ روایات را همان‌طوری که مرحوم کلینی در کافی نقل کرد و دیگران هم در جوامع روایی خودشان نقل کردند دو طایفه است؛ در یک طایفه دارد که به نام ما روایات جعل می‌کنند و به نام ذات اقدس الهی و به نام قرآن چیزی را نمی‌توانند جعل بکنند، شما هر چه که از ما

۱. نهج الحق، ص ۲۷۳؛ الأملی (للمفید)، النص، ص ۳۶.

رسیده است را بر این ترازوی خدا عرضه کنید، اگر مخالف نبود آن را یادداشت کنید و اگر مخالف بود آن را به

دیوار بزنید: «فَاضْرِبُوهُ»^۱

قرآن و عترت معادل همدیگر

چون آنکه و آنچه عدل قرآن کریم است، عترت است نه روایت. این «تَقْلِين» یکی قرآن است و یکی عترت، نه یکی قرآن است و یکی روایت. عترت معادل ندارد جز قرآن و قرآن معادل ندارد جز عترت! اما همین عترت به ما فرمودند که به نام خیلی جعل می‌کنند؛ یک بیان لطیفی مرحوم مجلسی (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در ذیل همین حدیث «قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ وَ سَكُثُرُ»^۲ دارد؛ یعنی دروغ‌گویان به نام ما زیاد جعل می‌کنند، ایشان می‌فرمایند به نام خاندان عصمت حتماً دروغ جعل می‌کنند، برای اینکه این روایت یا صادر شده یا صادر نشده است؛ اگر صادر نشده باشد، پس به نام پیغمبر چنین چیزی را جعل کردند و اگر صادر شده باشد، پس معلوم می‌شود که به نام خاندان پیغمبر چیزی را جعل می‌کنند.^۳ به هر تقدیر این روایت دلالت دارد بر اینکه روایات جعلی ما داریم؛ لذا ائمه؛ یعنی عترت طاهرین فرمودند که چون به نام ما جعل می‌کنند، هر روایتی که به شما رسیده است را بر قرآن عرضه داشته باشید، لازم نیست موافق قرآن باشد، خیلی از چیزهاست که جزئیات آن را قرآن به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) «ایکال»^۴ کرده و ایشان به ما فرمودند؛ خصوصیات آنها را، تقیید مطلقات آنها را، تخصیص عمومات آنها را، قرینه برای ذی‌القرینه را، اینها به وجود مبارک پیغمبر داده شد که فرمود: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۵ تو مبیین هستی! تو مفسر هستی! تو اولین معلم هستی! و به وسیله حضرت هم به

۱. ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵؛ «إذا جاءكم عنی حدیث، فأعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه، و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط».

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «و هذا الخبر علی تقدیری صدقه و کذبہ يدل علی وقوع الکذب علیه ص».

۴. لغت‌نامه دهخدا، ایکال: (از «وک ل»، گذاشتن کار به کسی).

۵. سوره نحل، آیه ۴۴.

خاندان او رسید. فرمود خیلی از چیزهاست که به برکت ما باید تقیید بشود، تخصیص بشود و قرینه مشخص بشود، لازم نیست که این روایت موافق قرآن باشد، ممکن است که اصلاً درباره آن چنین مطلبی طرح نشده باشد، چون خیلی از مسائل جزئی است که در قرآن طرح نشده است. مرحوم شهید را خدا رحمت کند! ایشان یک الفیه دارد و یک نفلیه؛ آن الفیه ایشان هزار حکم واجب نماز را دارد و آن نفلیه ایشان هم سه هزار حکم مستحب در نماز را دارد، مگر چند تا از آنها در قرآن کریم است؟! فرمودند موافقت «کتاب الله» شرط نیست، ولی اگر چیزی مباین قرآن بود حرف ما نیست، این یک.

طایفه دوم آن نصوص علاجیه است؛ در نصوص علاجیه که در اصول ملاحظه فرمودید اگر دو تا خبر معارض هم بودند، یکی از بهترین راه‌های تشخیص «حجّت» از «لاحجّت» عرضه بر قرآن کریم است؛ هرکدام که موافق قرآن کریم بود و مخالف نبود آن حجّت است و آنچه مخالف بود آن غیر حجّت است. پس راه فهمیدن قرآن بدون عترت ممکن نیست، اصل اول؛ وقتی به عترت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) مراجعه کردیم، اینها به ما روش بهره‌برداری قرآن را یاد می‌دهند، اصل دوم؛ آن روشی که به ما یاد دادند، این است که فرمودند به نام ما روایات جعل می‌کنند، ولی به نام خدا چیزی جعل نمی‌کنند، اصل سوم؛ فرمودند راه نجات از مجعولات این است که اول تا آخر قرآن برای شما مشخص بشود و این ترازو به دست شما بیاید، اصل چهارم. بعد از اینکه اصل چهارم شد، این جا فقط بنویسید! حق عمل کردند ندارید! پس به روایات مراجعه می‌کنید، آن وقت روایات را بر قرآن عرضه می‌کنید، اگر چیزی مخالف قرآن بود طرد می‌کنید و اگر چیزی موافق نبود به آن عمل می‌کنید، آن می‌تواند مقید اطلاقات قرآن باشد، مخصّص عمومات قرآن باشد، شأن نزول را بیان کند، توضیح بدهد، تفسیر کند و تبیین کند، این راه‌های ماست و اگر موافق بود حتماً باید عمل بکنید و بدون آن حجّت نیست، آن وقت دو تایی را کنار هم گذاشتید، می‌شود حجّت.

پاسخ: تبیین آن! خدای سبحان به پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود تو باید تبیین کنی و او هم به اهل بیت فرمود، اینها که از خودشان - مَعَاذَ اللهِ - چیزی نمی گویند! فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾، احادیث قدسی و روایات همین طور است، اینها که - مَعَاذَ اللهِ - احکام الهی را از خودشان نمی گویند.

بنابراین اینکه فرمودند اینها «عَدِل» هستند، یعنی قرآن و عترت «عَدِل» هم هستند، نه قرآن و روایت! و هیچ راهی برای فهمیدن قرآن نیست، مگر با رجوع به عترت و وقتی به عترت مراجعه می کنیم، روش را به ما یاد دادند، فرمودند به نام ما روایات جعل می کنند؛ ولی به نام قرآن کریم؛ یعنی از خدا چیزی جعل نمی کنند، پس قرآن اصل ثابت است که می شود ترازو؛ اول ترازو را خوب بفهمید، بعد کالاهای ما را با این ترازو بسنجید.

بنابراین این دو مطلب را ما که کنار هم بگذاریم با قرآن بیشتر مانوس و بهتر و دقیق تر مانوس می شویم. اصل اوّل این است که قرآن آویخته شده، نه انداخته و هم اکنون بالا و پایین به دست خداست، در هر مرحله ای که ما در خدمت قرآن باشیم، می بینیم که این طرف آن به دست ماست و آن طرفش به دست خداست؛ اگر محکم نگه داشتیم او حفظ می کند و اگر - خدای ناکرده - عمل نکردیم، او می گیرد و از همین جا هم می گیرد! و مطلب دوم هم این است که بدون عترت اصلاً ممکن نیست کسی بتواند حقیقت قرآن را بفهمد، چون قرآن منهای عترت - مَعَاذَ اللهِ - یعنی قرآن منهای قرآن، چون «لَنْ يَفْتَرِقَا»^۱ وقتی به عترت مراجعه می کنیم، راه تفسیر را به ما نشان می دهند. تنها مرحوم کلینی نقل نکرد، غالب محدّثان در جوامع روایی این دو طایفه از نصوص را نقل کردند: یک

طایفه روایاتی که معارض دارد که در کتاب‌های اصول هم به عنوان اخبار علاجیه آمده^۲ و یک طایفه هم روایات بی معارض است، فرمودند به نام ما دروغ جعل می‌کنند، ولی به نام خدا دروغ جعل نمی‌کنند.

تفاوت حکم فقهی و کلامی با عودت ضمیر در آیه ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾

مطلب دیگر این است که ما الآن در خدمت این قرآن هستیم، این در یک کتاب دیگری است، یعنی کتاب در کتاب دیگر! در سوره مبارکه «واقع» دارد: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۳، این ضمیر مفعول ﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ اگر به قرآن برگردد، حکم فقهی از آن استفاده می‌شود؛ یعنی کسی نمی‌تواند به این قرآن دست بزند، مگر اینکه طهارت فقهی داشته باشد؛ اگر ضمیر به «کتاب مکنون» برگردد که به این ضمیر نزدیک‌تر است، این طهارت غیبی می‌خواهد که برابر ﴿الْمُطَهَّرُونَ﴾ برای خاندان عصمت و طهارت است، فقط اینها می‌فهمند! در آن ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ اگر ضمیر به قرآن برگردد، خبری است که داعی انشا دارد و می‌تواند حکم فقهی به ما برساند؛ اگر به «کتاب مکنون» برگردد، تنها حکم فقهی نیست، خبر می‌دهد که آن‌جا غیر از انسان مطهر که آیه تطهیر^۴ مصداق آن را مشخص کرده است، کسی به آن دسترسی ندارد؛ آیه ۷۶ به بعد این است که فرمود: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾^۵، بعد از این قسم عظیم فرمود: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ﴾، ضمیر اگر به دور برگردد، یعنی آن قرآن را کسی دست نمی‌زند مگر «مطهرون» که حکم فقهی از آن به دست می‌آید و اگر به نزدیک برگردد - به «کتاب مکنون» برگردد - آن حکم کلامی و عقلی از آن به دست می‌آید؛ یعنی حقیقت آن «کتاب مکنون» را فقط اهل بیت که اهل طهارت هستند

۲. فرائد الاصول، ج ۲، ص ۸۲۰.

۳. سوره واقع، آیات ۷۷ - ۷۹.

۴. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۵. سوره واقع، آیات ۷۵ و ۷۶.

درک می‌کنند، ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ و اگر ضمیر به آن بعید برگردد، این خبری است در حکم انشا؛ یعنی کسی حق ندارد که دست بزند، مگر اینکه طاهر باشد! و اگر به «کتاب مکنون» برگردد، می‌تواند همان معنای ظاهری خودش که خبر است، خبر باشد؛ پس کتابی است در کتاب، از این قبیل که کتاب در کتاب باشد، در قرآن کریم هست؛

مقربان و آگاهی و احاطه آنها بر اعمال ابرار

در موارد دیگر هم فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾؛^۶ نامه اعمال ابرار که فوق اصحاب شمال هستند و دون مقربین می‌باشند، برابر آن تثلیثی که در سوره مبارکه «واقع» آمد که «أزواج ثلاثه» هستید: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾^۷ هستند، ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾^۸ هستند، یک عدّه مقرب هستند، یک عدّه ابرار هستند و یک عدّه هم اصحاب شمال می‌باشند،^۹ این ابرار همان اصحاب یمین هستند؛ اصحاب یمین کسانی می‌باشند که اصحاب میمنت هستند؛ از آنها جز یمین و برکت چیزی صادر نمی‌شود. در روایات ما هست که مؤمن «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين». ^{۱۰} از وجود مبارک امام کاظم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) رسیده است، پروردگار که دارای «يَدَيْنِ» است، «بَاسِطُ الْأَيْدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»^{۱۱} است، «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين»؛^{۱۲} دو دست بی‌دستی خدا راست است و مؤمن هم که جزء ابرار باشد، دو دست او یمین است؛ یعنی یمین و برکت دارد! او با دست راست کار حسنه انجام می‌دهد و با دست چپ هم کار حسنه انجام می‌دهد؛ اما منافق و کافر اینها «كِلْتَا يَدَيْهِ شِمَال» می‌باشند، مشتمه

۶. سوره مطفّفين، آیات ۱۸ - ۲۱.

۷. سوره واقع، آیات ۱۳ و ۳۹.

۸. سوره واقع، آیه ۱۴.

۹. سوره واقع، آیه ۴۱.

۱۰. قرب الإسناد (ط - الحديثه)، ص ۳۰۹؛ «...صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين».

۱۱. المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقية)، ص ۶۴۷.

۱۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۲۶.

هستند؛ هم با دست چپ گناه می‌کند و هم با دست راست گناه می‌کنند. پس دو دست بی‌دستی خدا «یمین» است که «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين» و درباره مؤمن هم که جزء ابرار است آمده است: «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين» که اصحاب میمنت است، درباره اصحاب شمال یا نیست یا ما برخورد نکردیم، ولی واقعیت این است که اصحاب شمال مشئمه هستند و آن هم «كَلَّمَا يَدَيْهِ مشئمه» است. مقربان کسانی هستند که بر اعمال ابرار احاطه دارند: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾^{۱۳} که ﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^{۱۴}.

اهل بیت (علیهم السلام) مصداق کامل «مقربون»

پس مقربون می‌فهمند که ما داریم چه کاری انجام می‌دهیم! مصداق کامل آن اهل بیت هستند؛ حالا غیر از آن ذوات قدسی کسی دیگر جزء مقرب باشد یا نه، خدا می‌داند، ولی مصداق کامل آن اینها هستند.

پرسش: صحیحۀ نفس بوده؟

پاسخ: البته آن هم یکی از چیزهایی است که حفظ می‌کند؛ ولی کتاب ابرار در علیین است، انسان احياناً از نفس خودش باخبر هست؛ ولی اگر در علیین باشد، جز مقربون که کسی دیگر باخبر نیست. ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾؛ یعنی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ». اگر در سوره «واقعۀ» آمده است: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾، این جا هم که آمده است: ﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾؛ یعنی «لَا يَشْهَدُهُ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ»، مقربون از اعمال و خصوصیات ابرار باخبر هستند که حالا قدر متیقن مقربون اهل بیت (علیهم السلام) هستند و اگر کسی دیگر هم هست، ذات اقدس الهی می‌داند. پس ممکن است کتابی در کتاب دیگر باشد؛ نامه اعمال ما در یک کتاب

۱۳. سوره مطفین، آیات ۱۸ - ۲۰.

۱۴. سوره مطفین، آیه ۲۱.

بزرگ‌تری و جامع‌تری باشد که آن کتاب بزرگ‌تر و جامع‌تر را مقربان می‌دانند؛ البته این دو آیه سوره مبارکه

«توبه»^۱ مشخص می‌کند، فرمود: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۲ در این جا مؤمنون هم

هم دارد که منظور اهل بیت هستند. بنابراین آنچه در سوره «توبه» است، یعنی حین عمل که کار انجام می‌دهید آنها

می‌دانند؛ اما آنچه در این آیات ﴿اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ﴾^۳ هست؛ یعنی آنچه تثبیت شده است مقربان می‌دانند

که شما دارید چه می‌کنید و چه کار کردید، همه اعمال شما محفوظ است و اینها ثابت است. بنابراین اگر ما نزول را

به معنی آویختن بگیریم و بدانیم که ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۴ آن گاه وقتی در خدمت قرآن کریم قرار گرفتیم،

باورمان می‌شود این طور نیست که قرآن را به ما دادند که در قیامت از ما حسابرسی بکنند، نه خیر! قرآن را به ما

دادند، یک طرف آن به دست ماست و یک طرف آن به دست اوست، وگرنه از ما می‌گیرد! هم اکنون می‌گیرد!

اینکه می‌بینید - مَعَاذَ اللَّهِ - بعضی‌ها فاصله می‌گیرند، برای همین جهت است که اگر آدم حقّی را رعایت نکند، ممکن

است که خدای سبحان فوراً از دست او بگیرد، چون هم اکنون به دست اوست! این طور نیست که به ما دادند و

بعد بگویند که در قیامت از شما حسابرسی می‌کنیم، بلکه هم اکنون به دست اوست! منتها در بعضی موارد انسان

غافل است و در بعضی از موارد غفلت نیست. اینکه وجود مبارک امام سجاد(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) اگر چیزی را به

مستمند می‌داد، دست خود را می‌بوسید، می‌بویید، گاهی بالای سر می‌گذاشت و گاهی به صورت می‌مالید، یا برای

دعا به طرف قبله دست دراز می‌کردند که گاهی به صورت می‌کشیدند و گاهی می‌بوسیدند برای همین جهت بود!

به حضرت عرض می‌کردند چرا این کار را انجام می‌دهید؟ می‌فرمود دستم به دست بی‌دستی «اللّٰهُ» رسید،^۴ چون او

۱. سوره توبه، آیات ۹۴ و ۱۰۵.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۳. سوره ملک، آیه ۱.

۴. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۶۸؛ «...إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ السَّائِلِ».

او ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ﴾ و ﴿يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾^۱ است! فرمود وقتی که چیزی را من به فقیر می‌دهم، قبل از اینکه به دست فقیر برسد، به دست او می‌رسد! اوست که ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ و چون این در فصل سوم است - یعنی مقام ظهور، مقام فعل - از آن دو منطقه ممنوعه فاصله دارد. بنابراین چون ظهور حق است و فعل حق است بوسیدنی است؛ حالا اینها گاهی حجرالاسود را می‌بوسند، برای اینکه «يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^۲ است، نشانه لطف و رحمت و برکت خدای سبحان است.

درك و عمل صحيح به قرآن زمینه بهره‌مندی از «کتاب مکنون»

بنابراین اگر ما قرآن را به عنوان یک «حَبْل» آویخته تلقی کنیم، برخورد ما با قرآن بهتر از آن برخورد تاریخی است که قرآن را خدا نازل کرده، به ما داده و در قیامت حسابرسی می‌کند و اگر - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - با این قرآنی که در خدمت او هستیم، خوب رفتار بکنیم، ممکن است زمینه آن «کتاب مکنون» هم برای ما حاصل بشود؛ حالا یا بلاواسطه یا به واسطه «مطهرون»ی که تماس می‌گیرند و به ما می‌گویند، ممکن است از کتاب علیون هم باخبر بشویم، حالا یا بلاواسطه یا به واسطه مقربونی که از کتاب ابرار باخبر هستند و ما را باخبر می‌کنند، یا لااقل وضع ما را به ما می‌گویند که ما چه کار کردیم؛ حالا لازم نیست ما بدانیم که دیگران چه کار کردند؟! همین که بدانیم خودمان چه کار کردیم و در چه حدی هستیم برای ما خیلی مغتنم است. در آن روز وضع کسی را از کسی سؤال نمی‌کنند که دیگری چه کاره است؟ وضع ما را از خودمان سؤال می‌کنند، ما اگر بدانیم وضع ما مقبول است یا مردود خیلی برای ما اثر دارد. بنابراین اگر خودمان دسترسی به آن «علیین» نداریم، به وسیله روایات می‌شود دسترسی پیدا کرد؛ یعنی به وسیله مقربانی که از کتاب باخبر هستند، امیدواریم که ما جزء اصحاب شمال نباشیم،

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۶.

جزء اصحاب یمن باشیم، جزء ابرار باشیم و اگر - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - جزء ابرار بودیم و کتاب ما تحت احاطهٔ مقرّبان بود، می‌توانیم به وسیله سیره اهل بیت بفهمیم که در کتاب ما چه خبر است، تا مشکل خودمان را لا اقل حل کنیم.

پرسش: در آیه ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ آیا خداوند آینده را می‌گوید؟

پاسخ: نه، «سین» تحقیق است، شما در کتاب‌های ادبی ملاحظه فرمودید! این «سین»، «سین» تحقیق است، نه تسویف! ما یک «سین» و «سوف» تسویفی داریم که در فعل مضارع می‌گذاریم که برای آینده است؛ مثل «الف» و «سین» و «تاء» که یک وقت به معنی طلب است و یک وقت به معنی قدرت است؛ می‌گوییم «إِسْتَفْهِمَ» یعنی طلب فهم کرده، اما یک وقت می‌گوییم «استکبر» یعنی تکبر فراوانی کرده است. معنای مستکبر این نیست که «الف» و «سین» و «تاء» دارد یعنی طلب کبر می‌کند، نه! او کبرiایی خود را به رُخ می‌کشد؛ مستکبر از همین سنخ است، «سین» ﴿فَسَيَرَى اللّٰهُ﴾ از همین سنخ است و از قبیل «سین» و «سوف» و تسویف و امثال آنها نیست.

فرمود این خدایی که قرآن را نازل کرده و آویخته که یک طرف آن به دست شماست و یک طرف آن هم به دست خداست؛ یعنی آن طرفی که به دست خداست شما دسترسی ندارید؛ ولی آن طرفی که به دست شماست را خدا دسترسی دارد، این برای کسی است که جهان را دارد می‌پروراند و شما را هم باید پروراند؛ پرورش آسمان و زمین یک‌طور است، پرورش شما با همین کتاب است! جامعه را با دین می‌شود پروراند! یک معدن را بخواهید پرورانید، به وسیله تابش چند ساله آفتاب یا «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندرین»^۱ باران و برف می‌آید و با گذشت سال‌ها این معدن تربیت می‌شود و خاک را، گیاه را، میوه‌ها را، مزارع و مراتع را بخواهد پروراند راه‌های خاص خودش را دارد، انسان را اگر بخواهد پروراند که انسان «مربوب» خدا باشد و خدا «رب» او باشد به وسیله کتاب است. فرمود ما رحمت نازل می‌کنیم، جهت آن این است که ما ربوبیت داریم؛ الوهیت که معبود بودن خداست،

۱. دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴؛ «سالاها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب *** لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندرین».

محفوف به دو برهان است: یکی ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾^۱ پس ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾، یکی هم ﴿رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾^۲ پس ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾؛ پس این وحدت معبود، وحدت ألوهیت و توحید الوهی، محفوف به دو برهان است که ربوبیت حق در آغاز و انجام این را بدرقه می‌کند یا به استقبال آن می‌روند. ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ پس ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾، ﴿رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ پس ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾، هیچ معبودی جز خدا نیست، چرا؟ برای اینکه نظام را او دارد می‌پروراند، یک؛ هیچ معبودی جز خدا نیست، چرا؟ برای اینکه شما را او دارد می‌پروراند، حیات و ممات شما به دست اوست، این دو. این توحید الوهی محفوف و پیچیده است صدرأ و ذیلاً به دو تقریب از توحید ربوبی. ﴿رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾، آن جایی که ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ نیست، عنوان ﴿السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ شامل آن می‌شود، آن جایی که «تصریح» لازم باشد، گاهی می‌فرماید: ﴿مَا فِيهِنَّ﴾^۳ یا ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾، آن جایی که نفمود ﴿مَا فِيهِنَّ﴾ یا ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ منظور از ﴿السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ مجموع نظام خلقت است. آن جایی که تفصیل داده، آن جا تفکیک کرده، تفصیل است و آن قبلی اجمال است.

فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾، درباره حقیقت انسان گفتند که او «مَائِط»^۴ است و اگر این حقیقت در حوزه خوب بحث بشود که اصلاً حقیقت انسان «أَنَّهُ مُهَاجِرٌ»، دیگر بحث اینکه تناسخ باطل است و تناسخ چرا نیست، اصلاً مطرح نیست. اگر حقیقت انسان این بود که این پرواز کننده است و دارد می‌رود، حالا ما بحث بکنیم که به چه دلیل تناسخ باطل است و چطور دوباره روح که این بدن را رها کرده است به بدن نوزاد تعلّق نمی‌گیرد؟ تا بیاییم ثابت کنیم که تناسخ به این دلیل باطل است، رنج فراوانی است؛ اما رنج بیهوده است! اصلاً این حقیقت برگشتنی نیست! اصرار قرآن این است که این برگشتنی نیست: ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ

۱. سوره شعراء، آیه ۲۴.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۶.

۳. سوره مائده، آیه ۱۲۰.

۴. اسم فاعل از ماط، ماط: مَيْطًا و مَيْطَانًا [ميط] عن كذا: از او دور شد و فاصله گرفت.

كَذْحًا فَمَلَأَ قِيَهُ^۱، آنهایی هم که دوباره زنده شوند به بدن دیگر تعلق نمی گیرند، چند صبحی در رجعت زنده می شوند و بعد مسافرت خودشان را ادامه می دهند. تناسخ این است که روح که این بدن را رها کرده، از نو شروع می کند «روز از نو، روزی از نو»؛ این شروع تعلق می گیرد به بدن نوزاد، دوباره حیات خودش را ادامه می دهد.

انکار معاد و قبول عدل در دنیا منشأ تفکر تناسخها

پرسش: سرمنشأ این تفکر چه هست؟

پاسخ: آنها چون منکر معاد بودند و از طرفی عدل و داد را قبول داشتند، ناچار شدند که یک حساب و کتابی باید باشد. اگر برهان کسی برای معاد این باشد که خدا هست، حکیم و عادل هست و محکمه ای باید باشد. در جهان ظلم و زور فراوان هست، در دنیا که ظالم به کیفرش نمی رسد و مظلوم که به پاداش نمی رسد، پس یک مرحله باید باشد که تا این جا را تناسخی ها قبول دارند؛ این نمی تواند دلیل معاد باشد، وقتی می تواند دلیل معاد باشد که استحاله تناسخ ثابت بشود که اصل جزاء حق است، اصل پاداش حق است، اصل کیفر حق است، این یک؛ و در دنیا محال است، دو؛ پس در جای دیگر است، سه. آنها آخرت را باور نداشتند، برای آنها سخت بود که یک جهان دیگری را باور کنند، از طرفی هم نمی پذیرفتند که این عالم بی نظم است، هر کس هر چه کرد، کرد! یک حساب و کتابی قائل بودند؛ لذا برای آنها حل نشده بود که این جا جای «ما کان» است، این جا دوباره همین حرف هاست! هر کسی که دوباره به این جا برگردد همین حرف هاست؛ اصلاً این جا جای آسایش نیست، این جا دارِ مَمَرٌ است، این جا دارِ مَقَرٌ نیست، این جا قرارگاه نیست، این جا جای آزمون است.

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

مکرّر در مکرّر! تعجّب ما این است که این ائمه (علیهم السلام)، پشت سر هم در هر جا که خواستند سخن بگویند اوّل دنیا را معرفی کردند، چون این حرف‌ها در جای دیگر نیست! از اهل بیت که بگذریم، یعنی از قرآن و عترت که بگذریم، همه حرف‌ها درباره این است که زمین از کجا پیدا شد؟ آسمان از کجا پیدا شد؟ اینها علم است، بله بد نیست! چیزی که هیچ واقعیتی ندارد و ما گرفتار آن هستیم به نام دنیا؛ دنیا زمین نیست، دنیا زمان نیست، دنیا آسمان نیست، دنیا دارِ غرور است؛ این دارِ غرور چیست؟ این کجاست؟ شما این ۱۱۰ جلد بحار نورانی مرحوم مجلسی را نگاه کنید لبریز از این حرف‌هاست؛ دنیا فریبتان ندهد! دنیا دارِ غرور است! این دنیا کجاست؟ ما گرفتاریم! آنچه لازم بود انبیا و اولیا به ما بگویند مسئله دنیاست، ما گرفتار همین هستیم! این «من» و «ما» ما را گرفتار کرده است. در محضر وجود مبارک حضرت امیر (سَلَامُ اللهِ عَلَیْهِ) کسی از دنیا بد گفته است، او نمی‌دانست که دنیا چه خبر است! حضرت - همان‌طوری که در نهج‌البلاغه است - فرمود دنیا جای بدی نیست! چه چیزی را داری بد می‌گویی؟! این که «مَنْجَر» اولیاست! زمین را می‌گویی؟ زمان را می‌گویی؟ آسمان را می‌گویی؟ کجا را می‌گویی؟ این صحنه زندگی خلاف نکرده، دروغ نگفته، اگر جاهای تفریح و نشاط را به شما نشان داده، بیمارستان و بیمارستان را هم به شما نشان داده، قبرستان را هم به شما نشان داده، مرگ و مرض را هم به شما نشان داده، این صحنه چنین است، کجای آن بد است؟ این «مَنْجَر» اولیاست! این که برای من است، من باید جلو بیفتم، حرف مرا باید عمل بکنند، چرا این القاب بی‌جا را به من ندادند؟ این می‌شود دنیا! ما اگر می‌سوزیم، برای همین هیچ داریم می‌سوزیم! به هر حال سوخت و سوز ما همین است و سعادت و شقاوت ما این است که ما یک امر وهمی را حقیقت می‌دانیم، خیالی را حقیقت می‌پنداریم، گرفتار همین هستیم؛ به این علت است که پشت سر هم درباره دنیا حرف زدند. در بیانات نورانی حضرت امیر هم نگاه کنید، هیچ وقت بالای منبر نرفت: «قَلَمًا اَعْتَدَلْ بِهِ

الْمُنْبِرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ [خُطْبَتِهِ] الْخُطْبَةِ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ؛^۱ همین که وارد بالای منبر می شد می فرمود: «اتَّقُوا اللَّهَ».

هر شب بعد از نماز عشا مرتب می فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ»^۲ طوری می گفت که شنوندگان هم لذت می بردند و خسته نمی شدند؛ هر شب بعد از نماز عشا این جمله نهج البلاغه را تکرار می کرد که آقایان! بارهایتان را ببندید: «تَجَهَّزُوا»؛ یعنی جهازتان را ببندید، «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ». اگر حرفی را انسان هر شب از امام جماعت بشنود خسته می شود؛ اما این خستگی برای مستمعان نداشت، لذت می بردند! هر شب می فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ».

ابطال مسأله تناسخ با اثبات حقیقت مهاجر بودن انسان

بنابراین ممکن است که ما از اسرار دیگران باخبر نباشیم، ولی خودمان باید بدانیم چه کاره هستیم؟! اینکه فرمود یک خداست، اول آن توحید ربوبی، سوم آن توحید ربوبی، وسط آن توحید الهی، اوست که جهان را می پروراند، پس او را عبادت کنید! اوست که شما را می پروراند، پس او را عبادت کنید! اوست که شما را حیات و ممات می دهد، حقیقت شما این است که رونده اید! این معنا اگر در حوزه ها بحث بشود؛ البته این بحث ها بحث هایی نیست که اکنون در حوزه ها بحث بشود، متأسفانه حوزه حوزه فقهِ و اصول است! این بحث های کلامی و تفسیری و مانند اینها که مربوط به حقیقت ما و حقیقت عالم است که خبری از اینها نیست! انسان «حَقِيقَتُهُ أَنَّهُ مُهَاجِرٌ»، اگر این حقیقت ثابت بشود، بطلان مسئله تناسخ چون «بَيِّنُ الْغَيِّ» است روشن است؛ حقیقت چیزی که رونده است، اصلاً محال است که برگردد! هر درختی باید برای خودش میوه بدهد! شما حالا میوه این درخت را بکنید و به یک درخت دیگر بچسبانید، اینکه میوه آن نیست! آن درخت باید میوه خودش را بدهد و آن بدن هم باید روح

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۳۷۰.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۰۴.

خودش را پیدا کند: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾،^۳ این درخت که این میوه را داد باید در راه خودش صرف بشود؛ «روح» میوه تن است، میوه این تن را نمی‌شود که به یک درخت دیگر داد؛ حالا شما میوه این درخت را بچینید و به نهالی که تازه کاشته‌اید بدهید، این برای او نیست! این باید ثابت بشود که انسان «حَقِيقَتُهُ أَنَّهُ كَادِحٌ إِلَى رَبِّهِ فَمَلَاقِيَهُ». اگر چیزی حقیقت آن حرکت است و روندگی است، دیگر برگشتن برای او محال است! به هر تقدیر فرمود که مشکل شما این است، حیات و ممات برای این است و هر چه هم ما می‌گوییم شما باور نمی‌کنید؛ این حرف از حرف‌های یقین‌آور است و باید یقین داشته باشید؛ ولی متأسفانه ندارید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾، حرف‌های دیگری را که برای شما مورد قبول هست آن شک و شبهه و تردید است که به کیفر تلخ آن هم می‌رسید: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾، نگوئید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۴ آباء شما را هم «الله» آفرید! ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾؛ یعنی باید یقین داشته باشید، ولی متأسفانه شما یقین ندارید، ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾؛ در این شک دارید بازی می‌کنید. لعب را هم قبلاً ملاحظه فرمودید، بازی به هر سبکی که باشد، به صورت فیلم باشد، یا به صورت سریال باشد، بازی بازی است! این لعب را که گفتند لعب، گفتند چون این مثل لعب دهان است، این لعب دهان هرگز انسان تشنه را سیر نمی‌کند، کمی که انسان لب را بخواهد با لعب تر کند از بین می‌رود، این فقط در حد لعب است؛ لعب‌ها و بازی‌ها فقط در حد لعب دهان است، ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾، خبری نیست! آخر عمر می‌بینید اینهایی که کاری نکردند، وقتی در خانه سالمندان رفتند احساس پوچی می‌کنند، در و دیوار را نگاه می‌کنند، نمی‌دانند که اصلاً کجا می‌روند و چه چیزی در دست آنهاست؛ اما کسی که مؤمن باشد با دست پُر دارد حرکت می‌کند، ﴿ثَقُلْتُ مَوَازِينُهُ﴾^۵ است، فرمود: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۴. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۵. سوره اعراف، آیه ۸.

حالا این ﴿فَارْتَقِبْ﴾ یک توبیخ و تهدیدی است. در آغاز سوره مبارکه «زخرف» آن جا هم فرمود ما برای «إنذار» این کتاب را نازل می‌کنیم،^۶ آیه سوم همین سوره مبارکه «دخان» این است که ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾ و راه «إنذار» آن هم این است که اول یک قصه عام را ذکر می‌کند، بعد سرگذشت طاغوتیان را بیان می‌کند. در این جا که فرمود: ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾، حالا دارد «إنذار» می‌دهد، فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾؛ منتظر باش! مراقب باش! روزی است که فضا با دود روشن می‌آید! نه دود روشن در مقابل تاریک؛ یعنی دودی که معلوم است همه جا را تاریک کرده است. این دود گاهی برای آن است که خفه بکند و گاهی برای آن است که فضا را باز کند. دمیدن دو گونه است؛ قبلاً که با هیزم کار می‌کردند این طور بود، دو گونه «نفخ» بود یک نفخی بود که اول آن آشپز می‌دمید به این چوب که این شعله‌ور بشود، یک وقت است که وقتی کارش تمام شد می‌دمد که این شعله خاموش بشود، پس یک نفخ است برای روشن شدن شعله و نفخی است برای خاموش کردن شعله؛ در «نفخ» صور اول برای خاموش کردن این چراغ جهان طبیعت است، در نفخ دوم ﴿ثُمَّ نَفْخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾،^۷ با دمیدن دیگر جهان زنده می‌شود. دود هم دو گونه است: یک دود است خفه کننده که در این جا آمده، فرمود به دُخانی که خفه کننده و آثار عذاب در آن است، دوم دودی است که در سوره مبارکه «فصلت» هست که فرمود - در همین یکی از «حوامیم سبعة» سوره مبارکه «فصلت» بود - ما با دود این منظومه‌های شمسی را به راه انداختیم، آیه یازده به بعد سوره «فصلت» این است: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾^۸ ما با دود، شمس و قمر ساختیم، این طور نیست که با برلیان شمس و قمر ساخته باشیم! ما با دود، این منظومه‌های

۶. سوره زخرف، آیه ۲۳.

۷. سوره قارعه، آیه ۶.

۸. سوره فصلت، آیات ۱۱ و ۱۲.

شمسی را ساختیم، راه شیری را ساختیم و میلیون‌ها ستاره ساختیم، پس یک دود است که زمینه شکوفایی و روشنی نظام را فراهم می‌کند، آن در سوره مبارکه «فصلت» آیه یازده به بعد است که فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾؛ گاز و دودی بود، ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾. همین دود را در دو روز به صورت هفت آسمان درآوردیم و یک دود است که خفه کننده است که در سوره مبارکه «دخان» آمده است؛ حالا یا این عذاب در دنیا است و قبل از مسئله قیامت است، «كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْبَعْضُ»؛ یا جزء «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» است، «كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْآخَرُونَ»؛ ولی دو شاهد است که برابر هر دو شاهد، این دو نوع تفسیر پیدا شده است؛ از اینکه فرمود وقتی ﴿يَعُشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ یک عده می‌گویند: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾، می‌گویند بردار! از این معلوم می‌شود که این خطر در دنیا است، پاسخ آن این است که ﴿إِنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ * إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا﴾؛ یک عده می‌گویند که خدایا عذاب را از ما بردار! فرمود ما آیات الهی، کتاب الهی و معجزه الهی را فرستادیم و شما رو برگردانید، چرا عذاب را از شما برداریم؟! ولی بخشی از عذاب را ما برمی‌داریم، اندک را برمی‌داریم تا ببینیم که شما چه می‌کنید! معلوم می‌شود که این عذاب، عذاب دنیا است و قبل از قیامت است؛ اما این که فرمود: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾، اگر ظرف همان «دخان» باشد، این معلوم می‌شود جزء «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» است و مربوط به مسئله قیامت است.

به هر تقدیر این «إنذار» هست؛ یا قبل از قیامت یا جزء «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ»، خطری دامن‌گیر انسان تبهکار می‌شود و او به خاطر اضطراب دست به دامن خدا می‌برد و ذات اقدس الهی هم فرمود که کتاب الهی آمده؛ اما شما اعراض کردید، نتیجه آن اعراض تلخ شما گرفتاری این عقاب است. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا»!

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»